

درس سیصد و هفتاد و ششم

کیفیت پاسخ فلاسفه در اشکالات مطرح شده در وجود ذهنی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بیان اجمالی از اقوال مطرح شده در باب وجود ذهنی

بحث راجع به وجود ذهنی از نقطه نظر طرح مبانی تا اینجا به اتمام رسید. ادله قائلین به وجود ذهنی عبارت از وحدت حقیقت بین محاکمی و محاکات است. اشکال بر وجود ذهنی به لحاظ عدیده‌ای وارد شد. بعضی‌ها مسئله اندراج تبدل مقولات را از مقوله‌ای به مقوله دیگر به عنوان اشکال مطرح می‌کردند. بعضی‌ها اشکال را وجود حقیقت واحده در تحت دو مقوله قرار می‌دادند که بنا بر فرمایش مرحوم حاجی در اینجا به «**جوهْرٌ مَعَ عَرَضٍ كَيْفِ اجْتَمَعَ**»^۱ تعبیر می‌آورند. این دو اشکال، مهم‌ترین اشکالاتی بود که بر وجود ذهنی وارد می‌شد.

اشکال اول اندراج یک ماهیت در تحت دو مقوله و اشکال دوم تبدل یک ماهیت از یک مقوله، اندراج یک مقوله در تحت مقوله دیگر که از اوّلی این اشکال أصعب و أشکَل بود. به فرمایش مرحوم حاجی **أَم كَيْفِ تَحْتَ الْكَيْفِ كُلُّ قَدْ وَقَعَ**، تعبیر آورده می‌شود.

اشکالات دیگری هم در این زمینه مطرح کردند که چگونه ممکن است صور عظیمه در ذهن تقرر پیدا بکند. لازمه این مسئله اگر به آن کِبَر خودش باشد محالیت لازم می‌آید و اگر به صِغَر خودش باشد تبدل امر کبیر به صغیر در ذهن، این خودش موجب عدم وجود ذهنی و انفکاک بین وجود ذهنی از تعین خارجی است. اینها هم اشکالاتی بود که در طی مباحث گذشت.

برای فرار از این اشکال، بعضی‌ها قائل به یک نحوه ارتباط بین نفس و تعین خارج شدند. در واقع انکار وجود ذهنی را به این وسیله طبعاً مطرح می‌کنند که وجود ذهنی‌ای در کار نیست و ما مقوله‌ای به نام وجود ذهنی نداریم بلکه آنچه که هست عبارت از یک نحوه تعلق و ارتباط بین نفس و خارج است که حالا به آن تعلق، وجود ذهنی می‌گویند، بعضی‌ها [به آن] ظهور صور اعیان در لوح و مرآت نفس می‌گویند، بعضی‌ها

^۱. شرح المنظومة، حسن زاده آملی، ج ۲، ص ۱۲۱.

اظهار نفس، آن صور ذهنی را بر وزان صور خارجی می‌گویند، تمام اینها به واسطه این تعلق پیدا می‌شود. اما در واقع چیزی در ذهن قرار نمی‌گیرد و واقع نمی‌شود و ذهن و نفس ظرف برای تحقق این صور نیست.

بعضی‌ها برای فرار از اشکال قائل به اشباح شدند؛ یعنی وجود خارجی **بحیازها** در ظرف و در وعاء خودش محفوظ است. ذهن به واسطه ارتباط با خارج شبیحی از آن وجود خارجی در خود می‌آورد که آن شبیح عین آن ماهیت نیست بلکه حکایت از او می‌کند و به واسطه شبیح آن واقعیت و آن ماهیت خارج شناخته می‌شود. اشکالاتی که در زمینه معرفت - کیفیت تحقق معرفت - در اینجا می‌آید را فعلاً مطرح نمی‌کنیم. البته در مباحث بعد که مباحث نفس است قطعاً آنجا باید مطرح باشد. البته این مسئله بی‌ارتباط با مسئله وجود ذهنی نیست و بسیاری از افراد در بحث وجود ذهنی [نظرات مختلفی دارند] - ما این مباحث را قبلاً در بحث منظومه گفته‌ایم - و طرق مختلف، کیفیت پیدایش حقایق، فرق بین اعتبارات و حقایق، مذاهب مختلف در معرفت‌شناسی، مذهب اگزیستانسیالیسم که اینها قائل به عدم واقعیت خارجی هستند و تمام خارج را عبارت از اعتبارات و تخیلات و تصورات ذهنی می‌دانند. نیهیلیسم‌ها در اینجا که قائل به پوچ‌گرایی هستند و همین‌طور افرادی که اینها صرفاً ایده‌آلیست هستند، برخلاف روش و فلسفه رئالیست که قائل به وجود واقعیت و تحقق در عالم خارج هست، همه اینها بی‌ارتباط با مسئله وجود ذهنی نیست. البته بعد از اینکه ما بحث وجود ذهنی را تمام کردیم طبعاً انفکاک این مذاهب را هم حالا اگر دیدیم ضرورت دارد مطرح می‌کنیم و اگر نه، خود رفقا می‌توانند به مقالاتی که در زمینه شناخت هست و کتاب‌های شناخت مراجعه کنند و فرق و افتراق بین این مذاهب را در ارتباط با وجود ذهنی پیدا کنند.

آخرین مطلبی را که مرحوم آخوند به نحو اجمال مطرح کردند، مسئله انقلاب ماهیت بنا بر مبنای مرحوم سید بود که ایشان قائل هستند که یک ماهیت که در تعیین خارجی لحاظ می‌شود به واسطه انقلاب ماهیت تبدیل به کیف نفسانی می‌شود. اشکال بر ایشان به اعتراض مرحوم محقق دوانی بر این مسئله بود که چطور ممکن است که یک ماهیت از حقیقت جوهریه خودش به یک حقیقت دیگر منقلب بشود؟! به عبارت دیگر همان اشکال اولی که

فَجَوْهَرٌ مَعَ عَرَضٍ كَيْفَ اجْتَمَعَ * أَمْ كَيْفَ تَحْتَ الْكَيْفِ كُلُّ قَدْ وَقَعَ^۱**

که شبیه آن اشکال هم در اینجا می‌آید. آن اشکال اول این بود که یک ماهیت، جوهر و عرض با انحفاظ ذات خودش و ذاتیات خودش در تحت مقوله جوهر قرار بگیرد.

اشکال مرحوم محقق دوانی بر مرحوم سید این بود که یک ماهیت چطور ممکن است به ماهیت دیگر

^۱. همان.

منقلب بشود در حالی که در ذات انقلاب معنا ندارد. زوجیت برای همیشه زوجیت است و هیچ وقت زوجیت به فردیت تبدیل نمی شود و **هَلُمَّ جَزَّأً**. بنابراین ایشان معتقد بودند بر اینکه آنچه که در ذهن می گذرد و قرار می گیرد عبارت از همان ماهیت و ذات خارجی است، با صرف وجود خارجی و حذف وجود خارجی در ذهن قرار می گیرد و واقع می شود و اطلاق کیف هم اطلاق مجازی است؛ یعنی همان طوری که بعضی ها مانند خود مرحوم آخوند قائل به کیف نفسانی بودند ولی بنا بر مبنای مرحوم محقق دوانی کیف نفسانی در کار نیست بلکه اطلاق کیف بر این حالت و پدیده نفسانی از باب اعتبار و مجاز است چون شبیه به کیف هست از این باب کیف نفسانی می گویند ولی در واقع آنچه که در نفس هست عبارت از همان ماهیتی است که در خارج هست.

این یک مجملی بود از مباحثی که در این مدت در بحث وجود ذهنی مطرح شد. حالا می خواهیم یک نگاه به وجود ذهنی بیندازیم و واقعیت وجود ذهنی را مورد بررسی قرار بدهیم و ببینیم وجود ذهنی چیست. وقتی که این مسئله مورد بررسی تام قرار گرفت و حقیقت وجود ذهنی روشن شد، آن گاه آن نظرهایی که نسبت به این نظریه نزدیک است و آنچه که از این نظریه دور هست، إن شاء الله در عرض چند جلسه مورد بررسی قرار می گیرد تا بعد به بحث وجود رابط بپردازیم.

تلمیذ: این قول محقق دوانی مبتنی بر اصالت ماهیت است؟

استاد: نه! چرا؟

تلمیذ: چون این ماهیت که در خارج نیست و ماهیت یک امر اعتباری است که همان ماهیت بخواهد در ذهن باشد. چون همان ماهیتی که در خارج هست عین همان در ذهن هست.

استاد: خوب درست است همان در ذهن هست، وجودش که در ذهن نیست، ماهیتش در ذهن هست.

تلمیذ: شما می فرمایید: آن ماهیتی که در خارج هست.

استاد: همان، آن ماهیتی که در خارج هست با حذف وجود خارجی آن ماهیت در ذهن می آید و وجود ذهنی را به خود می گیرد و لباس وجود ذهنی می پوشد. این چه اشکال دارد؟! یعنی فرض کنید الآن در خارج این شجری را که شما در این حدیقه می بینید، این شجر یک واقعیت دارد و این شجر آهن نیست! عمود و تیر آهن با این شجر فرق می کند! ماهیت این شجر به همین کیفیت ماهیتش در ذهن می آید. پس در وعاء ذهن شما یک شجر خیالی هست، نه شجر واقعی، شجر واقعی مربوط به آنچه که فعلاً در حدیقه هست می باشد شجر خیالی عبارت از همین درخت است منتها درختی که در ذهن هست، نه درختی که در حدیقه هست، این درختی که در حدیقه هست اگر در ذهن سر کار بخواهد قرار بگیرد خیلی مشکلات پیش می آورد ولی این درخت بدون آن وجود، الآن در ذهن شما هست، ارتفاعش هم در ذهن شما هست، کیفیتش هم در ذهن شما هست، رنگ درخت هم در ذهن شما هست به نحوی که هیچ گونه تفاوتی شما در آنچه که در ذهنتان قرار دارد با آنچه که در خارج قرار دارد نمی یابید.

خیلی اتفاق افتاده است که خیلی از افراد وقتی که خواب می بینند آن وقایعی را که بعداً اتفاق می افتد را

می‌گویند. فرض کنید مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - را در خواب دیدیم، بعداً که عکس ایشان را می‌بینیم، می‌گویند: ایشان بعینه همین‌طور و به همین کیفیت و به همین نحو بود. خب این عکس مسئله صورت ذهنی نیست که اعتبار باشد بلکه عکس عبارت از یک واقعیت خارجی است. این دوربین در مقابل او قرار می‌گیرد، صورت واقعی او، نه آنچه که در نفس هست، صورت واقعی همین شکل و شمایل بدون حذف یک موی ابرو حتی، دقیقاً در نگاتیو این فیلم منتقش می‌شود و آن نگاتیو را می‌برند روی آن کاغذ منعکس می‌کنند بعد مانند همان صورت خارجی در اینجا وجود دارد.

بنابراین آنچه را که شما قبل از اینکه عکس را ببینید، نگاه به این صورت می‌کنید یک ذهنیتی و یک صورتی از این واقعیت خارجی در نفس شما هست. اینکه الآن به این عکس مثال زدم به‌خاطر مسائلی است که راجع به قول به شیخ خواهیم گفت و یکی از ادله بطلان قول به شیخ همین مطلبی است که من در اینجا مثال به عکس زدم. خب این صورتی که الآن در اینجا هست، شما یک صورتی از این زید جناب حکیم مثلاً ما از این در ذهن می‌آورید، بعد عکس ایشان را هم از جیب درمی‌آورید؛ عکس ایشان را از جیب کناری درمی‌آورید نگاه می‌کنید، می‌بینید که آنچه را که از ایشان در ذهن داشتید با آنچه که الآن در روی این عکس است دقیقاً تطبیق می‌کند. از اینجا ما این را می‌فهمیم که آنچه که ما از خارج در ذهن برداشت کردیم با آنچه که پدیده انتقال صورت در خارج هست یکسان است و یک سر مو هم تفاوت نمی‌کند! اصلاً فرق نمی‌کند!

دلیلی بر ردّ مکتب اگزیستانسیالیسم

آنهايي که در مکتب اگزیستانسیالیست هستند و قائل هستند بر اینکه خارجی وجود ندارد، جز ذهن ما، یکی از رده‌های همین است که شما صورت ذهنی را که از اشیاء خارجی برمی‌دارید با آن پدیده‌ای که اصلاً ارتباطی به ذهن ندارد با هردو یکی است و هیچ تفاوتی نمی‌کند. مسائل خیلی مختلف است و یکی عبارت از وحدت ادراکی است که بین افرادی که متعدد هستند [وجود دارد] همه این را الآن لیوان می‌بینند و هیچ‌کدام این را چغندر نمی‌بینند یا همه می‌بینند این ظرف آب است که در آن هم مایعی از این مایعات هست و ممکن است بعضی‌ها براساس دید کمشان حالا تغییرمائی در نگاه و در نظر احساس کنند ولی همه این را آب می‌بینند مگر کسی چشمش علت و مرضی داشته باشد. خب چطور ممکن است وقتی که یک پدیده‌ای واقعیت ندارد افراد مختلفه السلیقه و مختلفه الافکار این پدیده را به این واقعیت واحد ببینند؟! این امکان ندارد. ادله‌ای راجع به این مسئله اقامه کردند که در جای خودش باید مطالعه و بررسی بشود.

حالا صحبت در این است که آن واقعیت خارجی و ماهیت خارجی، آنچه را که او در ذهن می‌آید وجودش نیست بلکه عبارت از یک معنا و صورتی است، از یک پدیده و حادثه‌ای است؛ - حالا یک عبارت و

کلمه جامع ما بگوییم - حادثه‌ای در ذهن پیدا می‌شود که آن حادثه اگر بخواهد منتقل به حادثه خارج بشود همین شجری می‌شود که شما دارید می‌بینید. این را ماهیت می‌گوییم.

منظور از ماهیت منتقل در ذهن

پس ماهیتی که در ذهن می‌آید این ماهیت عبارت از یک صورت نوعیه جزئیة یا به‌طور کلی یا به‌طور جزئی است - از اعیان خارجی که به‌طور کلی معنا ندارد پس به‌طور جزئی - [پس عبارت است از] صورت جزئیة از یک شیء در ذهن، به‌طور کلی آن عبارت است از انتزاع ذهن معنای کلی و صورت کلیه را از اشیاء جزئی خارجی.

حالا بحثی که در اینجا هست این است که شکی نداریم بر اینکه آنچه که در ذهن هست عیناً مطابق آن چیزی است که در خارج هست و اینجا مسئله انتقال عرض نیست. می‌گویند که در زمان مرحوم حاجی در بحث قیام عرض به معروض و به موضوع خودش در آنجا ثابت می‌کند که عرض قابل انتقال نیست. می‌گویند که در همان زمان تازه عکاسی آمده بود، آمده بودند عکس مرحوم حاجی را برداشته بودند به او نشان داده بودند و این مانده بود پس چطور عرض در اینجا منتقل شده و دیگر قائم به موضوع نیست! حالا این قضیه را یا به ایشان می‌بندند یا اینکه [صحت دارد]. بعید است مرحوم حاجی این قدر نسبت به این قضیه کم [اطلاع] باشد! در اینجا هم عرض قائم به موضوع است منتها در وقتی که انسان به خود عین نگاه بکند این عرض قائم به موضوع است که خود انسان است. در اینجا که این صورت عکس در کاغذ و در قرطاس وجود دارد، خب این عرض قائم به موضوعش است و انتقالی در اینجا نیست! انتقال در اینجا نیامده که این چهره و این شمایل جناب سرکار فیض آثار از اینجا منتقل بشود و کمّش در این قرطاس بیاید. نه! الآن این ابروی شما همین ده سانتی که هست مربوط به این صورت است و این از این صورت به جای دیگر منتقل نمی‌شود. این محاسن سیاه و سفید و کیفیت وضع و اینها مربوط به این صورت است و امکان ندارد از این صورت به جای دیگر منتقل بشود. آنچه که در عکس نمودار می‌شود، انعکاس نوری است که از پرتو این نور و ضوء بر این موضوع به شیء دیگر، این صورت را ترسیم می‌کند.

پس در اینجا عرضی از جای خود به جای دیگر منتقل نشده است بلکه عرض در اینجا به جای خودش هست، آن صورت عکس هم که در آنجاست آن صورت هم به جای خودش است. حالا چیزی که در اینجا هست این است که آن چیزی را که ما در ذهن تصور می‌کنیم که عبارت از ماهیت است - خوب دقت کنید ما از اینجا می‌خواهیم وارد در همان بحث و مبنای خودمان بشویم! - دارای اشکال مختلف و ماهیت‌های مختلفی است.

من باب مثال یک صورت زید را الآن شما تصور بکنید صورت یک زیدی یا یک شخصی را همین الآن ما تصور کردیم؛ اولین چیزی که ما در ذهن می آوریم این است که این زیدی که الآن در ذهن ما هست سنگ، گچ، آجر، خشب و حجر نیست بلکه انسان است. این انسانیت را شما از کجا متوجه شدید؟ آیا از ابروی زید متوجه شدید یا از أنف و فم زید یا از سر و گردن و بدن زید؟! از اینها متوجه نشدید. ممکن است شما یک مجسمه‌ای را در ذهن بیاورید و این مجسمه را که در ذهن آوردید، نمی گوئید: انسان در ذهن من هست. اگر شما به موزه مردم شناسی در طهران بروید، در آنجا مردم قرون و اعصار مختلفه را خواهید دید. اولین قدمی که در موزه می گذارید هیچ تصویری نمی کنید این افرادی که الآن در آنجا نشسته اند انسان هستند، می گوئید: اینها مجسمه هستند. چرا می گوئید: مجسمه هستند؟! درحالی که عرضی که عارض بر این موضوع شده با عرضی که عارض بر یک انسان واقعی می شود هردو یکی است! حتی گفتم که الآن مجسمه‌هایی می سازند که به اندازه سر سوزنی تفاوت با اصل ندارد! به طوری که اگر این شخص شروع به حرف زدن کند و سرش را تکان بدهد و صحبت کند شما می گوئید: یک آدمی نشسته و دارد حرف می زند! بنابراین اینکه در این موزه شما احساس می کنید که این افراد مجسمه هستند، نه انسان، علتش چیست؟ از کجای مسئله شما احساس کردید که اینها مجسمه هستند؟ آیا ابروی اینها و حاجب اینها دلالت می کند؟! نه، أنف و فم اینها دلالت می کند؟! نه. بدن و جسم اینها دلالت می کند؟! نه، چطور شد شما اینجا متوجه شدید این مجسمه است ولی وقتی به زیدی که در حیاط مدرسه هست و دارد می رود نگاه می کنید می گوئید: **هذا انسان؟!**

معنای طبیعت نوعیه

پس معلوم می شود یک حقیقت و یک واقعیتی غیر از اعراض وجود دارد که آن حقیقت و آن واقعیت بدون اینکه شما او را ببینید، از راه اعراض آن حقیقت را ادراک می کنید، این طبیعت نوعیه می شود. پس در طبیعت نوعیه، نفس عرض دلالت بر او نمی کند بلکه آن رؤیت انسان، آن طبیعت خارجی را ایجاب می کند که یک حقیقت و ماهیتی ماوراء اعراضی که آن اعراض را می بیند [هست] چون انسان غیر از عرض چیزی نمی بیند؛ وقتی که شما زید را مشاهده می کنید، صورت زید اگر ابیض باشد، بیاض می بینید و بیاض که زید نیست بلکه عرض است. حاجب زید سیاه است لذا یک حاجب اسودی را می بینید. حاجب که زید نیست! عین که زید نیست! آن عینی را که شما می بینید عبارت از همان صورت است که این صورت سواد است و در وسط بیاض و فرض کنید که مقله‌ای - به اصطلاح مژگان - و... شعرهای مطول یادتان می آید؟! آنجا دارد: «و

مُقَلَّةٌ و حاجبا مزجبا»^۱... این مقله و این سفیدی و این عین، عرض است که این عرض شما را به یک حقیقتی می‌رساند که آن حقیقت عبارت از موضوع و ماده این عرض است درحالی که موضوع را لمس نکردید. همین‌طور اعراضی را که شما از یک زید مشاهده می‌کنید، این اعراض شما را به یک طبیعت نوعیه منتقل می‌کند که این طبیعت نوعیه در ذات زید موجود است.

شکل نداشتن ماهیت

لذا وقتی که زید را دارید می‌بینید که دارد در حیاط راه می‌رود، او دارد در حیاط راه می‌رود ولی شما می‌گویید: زید زنده است و دارد در حیاط راه می‌رود. از کجا می‌گویید: زید زنده است؟! چرا نگفتید که این زید مجسمه است؟! چرا؟! چون آن ماهیتش را در ذهن آوردید. حالا آن ماهیت چه شکلی است؟! بگویید! شکل ندارد ماهیت زید شکل ندارد! آنچه که شکل دارد اعراض است.

کیفیت قرار گیری ماهیت در ذهن

پس از کجا شما ماهیت را در ذهن آوردید؟ انتقال از عرض به معروض و به موضوع؛ این عرض بر موضوع خودش عارض شد و آن موضوع عبارت از بدن که این ماده است می‌باشد و از آن عرض و آن بدن که موضوع هست شما به یک حیات که عبارت از یک طبیعت نوعیه است می‌رسید. اسم این ماهیت می‌شود. بنابراین صور نفسانی و صور ذهنی، فقط اینها صورتی که قابل نقش باشند نیستند. ادراک حقائق کلی صورت ندارد. معانی است که آن معانی بر اعراضی در نفس عارض می‌شوند همان‌طوری که این طبیعت نوعیه انسانی در خارج بر یک جسمی به نام زید عارض می‌شود شما می‌گویید: **زیدٌ موجودٌ و زیدٌ حیٌّ** آن وقت این معنا را که ما در ذهن آوردیم همراه با این معنا اعراضی هم در ذهن هست. از یک طرف آن زیدی را که شما در ذهن می‌آوردید یک متر و هفتاد یا هشتاد سانت طول دارد. کمّ در اینجا در ذهن می‌آید واقعاً شما می‌گویید: این زید یک متر و هفتاد سانت است؟! یک متر و هشتاد سانت است؟! پس در اینجا کمّ در ذهن آمد. شما می‌گویید: این زید الآن ترسیده و رنگ صورت و لون صورتش زرد و اصفر شد. در اینجا عرض در ذهن آمد که کیف باشد. می‌گویید: این زید دارد حرکت می‌کند، وضع در ذهن آمد. می‌گویید: این زید لباس پوشید، ملک و جده در نظر آمد. می‌گویید: این زید در این مکان دارد راه می‌رود، مکان و این در نظر آمد. این زید پسر فلانی است،

^۱. المطول، ج ۱، ص ۱۸:

و مُقَلَّةٌ و حاجبا مزجبا *** آی مدققاً مطوّلاً

اضافه و مقوله مضاف در اینجا در نظر آمد. تمام اعراض را دارید در ذهن می بینید، یکی یکی آن اعراض در ذهن می آید و در جای خودش قرار می گیرد، به همراه آن ماهیت که عبارت از جوهریت زید است آن هم می آید در ذهن قرار می گیرد. لذا می گوئیم: **زَيْدٌ جَوْهَرٌ، زَيْدٌ طَبِيعَةٌ إِنْسَانِيَّةٌ، زَيْدٌ إِنْسَانٌ، زَيْدٌ لَيْسَ بِحِمَارٍ** و امثال ذلک. اینکه دارید می گوئید: **زَيْدٌ لَيْسَ بِحِمَارٍ، زَيْدٌ إِنْسَانٌ** و امثال ذلک اینها همه به خاطر این است که انسانیت را در ذهن آوردید. این انسانیت که عبارت از طبیعت نوعیه است، حقیقت جوهریه زید که عبارت از انسانیت است، این هم در ذهن آمده است. در کنار اعراض این انسانیت هم شما می بینید در ذهن می آید.

مشاهد ذهن در نفس، واقعیتی به وزان واقعیت خارج

بنابراین از مطالبی که بیان شد این طور نتیجه می گیریم که آنچه را که ذهن در نفس خود می بیند عبارت از یک واقعیتی به وزان واقعیت خارج است و هیچ گونه تفاوتی در اینجا ندارد. بله! دقت بیشتر و تعمق بیشتر موجب می شود که آن واقعیت خارج دقیق تر و ظریف تر در ذهن بیاید. فرض کنید یک نفر یک شخصی را از صد متری می بیند، این یک نحو در ذهن می آید. یک نفر یک شخصی را از دو متری می بیند، این یک نحو در ذهن می آید. یک وقتی یک نفر یک شخصی را از یک سانتی می بیند این یک نحو دیگر در ذهن می آید!! اینها همه فرق می کند. کیفیت دقت و کیفیت آن حقیقت و واقعیت و آن ظرافت مسئله در اینجا بنا بر نحوه و اختلاف ابعاد در اینجا تفاوت دارد. شما یک وقت شبی را می بینید، ﴿كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْ ثَمَانًا مِائَةً﴾^۱، یک وقتی می روید، از جلو ماء را در اینجا می بینید. این مسئله دو تا است! اما اینکه ذهن و نفس از نظر واقعیت با خارج متفاوت باشد، این مسئله اصل و اساسی ندارد. این مجمل و مقدمه بود تا وارد در مسئله بشویم.

تلمیذ: راجع به ظاهر مثلاً موجودیت در خارج هست، آن واقعیت و حقیقت چطوری در نفس ایجاد می شود؟ یا مثلاً در مورد انسان هم آن ناطقینش؛ چطوری من آن را ادراک می کنم که با من اتحاد پیدا می کند که من می فهمم که این انسان است یا ناطق است؟

استاد: خوب حالا بروید فکر کنید ببینید چطوری می شود دیگر. ما گفتیم که وقتی شما می بینید زید دارد در این صحن حرکت می کند کم و آنچه را که شما می بینید اعراض است. شما غیر از اعراض هیچ چیز نمی بینید. شما می گوئید: حالا من بشره اش را دیدم. خوب بشره که چیزی ندارد، لون بشره دیده شد. شما می گوئید: من حرکتش را دیدم. خوب در اینجا وضع را دیدید. فرض کنید که سرش بالا بود و پایش روی زمین بود. یا اینکه فرض کنید می گوئید: من لباسش را دیدم و امثال ذلک. آنچه را که مشاهده می کنید اعراضی هست که از این

^۱ . سوره نور (۲۴) آیه ۳۹. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸:

«همچون آب نما و سرابی می باشد که در زمین همواری قرار دارد، به طوری که شخص تشنه کام آن را آب گمان می نماید.»

اعراض ما پی به یک ماهیتی می‌بریم که آن ماهیت عبارت از طبیعت نوعیه است. حالا چطوری پی می‌بریم؟
می‌خواهید این را بگویید دیگر؟!

تلمیذ: بله.

استاد: إن شاء الله برای وقت دیگر باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد